

باسمه تعالی

عنوان مقاله: تاثیر مبانی انسان‌شناختی بر موضوع، هدف و روش علوم انسانی با تأکید بر دیدگاه

علامه محمدتقی جعفری^(ره)

نویسنده: مطهره کریمیⁱ

چکیده

علوم انسانی علومی هستند که در مرحله‌ی اول به شناخت و توصیف ابعاد مختلف انسان و نهاد اجتماعی او می‌پردازند و در مرحله‌ی بعد با تعیین وضعیت مطلوب در بعد مورد مطالعه‌ی خود، برای وصول به آن وضعیت توصیه‌هایی ارائه می‌دهند. به همین دلیل می‌توان گفت که علوم انسانی در هدف‌دهی و هدایت فرد و جامعه‌ی انسانی جایگاهی ویژه دارند. یکی از مسائل موثر در ساختار این علوم مسائل انسان‌شناسی است که به عنوان مبانی انسان‌شناختی در تعیین اصول، اهداف، مسائل و پیکره‌ی آن نقش قابل توجهی را ایفا می‌کند. مباحثی چون ترکیب انسان از نفس و بدن، جاودانگی انسان، وحدت انسان، دو رویه بودن نفس انسانی، اصالت بعد ماورای طبیعی انسان، اختیار انسان و هدف نهایی حیات او محوری‌ترین مباحث انسان‌شناسی اسلامی است که می‌تواند بر طراحی ساختار علوم انسانی موثر باشد. در این راستا ابتدا با توجه به مباحث انسان‌شناختی مطرح شده، ماهیت موضوع علوم انسانی تعیین گردیده است و سرانجام تاثیر آن به طور کلی بر علوم انسانی و به صورت جزئی بر هدف و روش علوم انسانی مشخص شده است.

واژگان کلیدی: انسان‌شناسی، علم دینی، علوم انسانی، اسلامی‌سازی علوم، علامه جعفری.

مقدمه

علم به عنوان ابزار مدیریت جوامع انسانی و ابزار تصرف انسان در طبیعت، جایگاهی ویژه دارد. برای علوم دسته بندی های متفاوتی ارائه گشته است. یکی از رایج ترین این دسته بندی ها تقسیم علوم به علوم طبیعی و علوم انسانی است. علوم انسانی علمی هستند که علاوه بر تفسیر و تبیین رفتار فردی و نهاد اجتماعی انسان، به هدایت او به سمت وضع مطلوب می پردازند. به همین دلیل می توان گفت که علوم انسانی مدیریت چگونگی استفاده از علوم طبیعی را نیز برعهده دارند. این علوم مانند علوم دیگر برپیش فرض هایی استوارند. پیش فرض های این علوم عبارتند از؛ مبانی معرفت شناختی، مبانی هستی شناختی، مبانی انسان شناختی و

در میان این مبانی، انسان شناختی از جایگاهی ویژه برخوردار است. بدون شک تصویری که از انسان در مبانی انسان شناختی علوم انسانی ارائه می شود، ارتباط مستقیم با موجودیت علوم انسانی دارد. زیرا هیچ یک از علوم انسانی بدون شناخت انسان به وجود نمی آیند. در حقیقت انسان-شناسی از جهت تامین اصل موضوعی برای علوم انسانی مانند: حکمت، کلام، ادبیات، هنر، اقتصاد، سیاست، جامعه شناسی، روان شناسی و... دارای اهمیت است. این مبانی برای تعیین اهداف، اصول، ساحت ها، مراحل، عوامل، موانع و روش های علوم انسانی به کار می آیند و در قدم اول می توانند بر چگونگی و ماهیت موضوع، هدف و روش این علوم موثر باشند. (خسروپناه و میرزایی، 1389، صص 49-50)

از طرفی در بین صاحب نظران، در باب عرصه ی این علم و نیز تعریف و موضوعات آن اختلاف نظراتی وجود دارد. برخی با تعیین موضوعی خاص برای این علوم به تعریف آن پرداخته اند. گروهی به روش این علوم توجه کرده اند و گروهی دیگر غایت این علوم را مبنای تعریف خود قرار داده اند. تعاریفات این صاحب نظران دلیلی است بر این که موضوع، هدف و روش می تواند در ماهیت این علوم و چگونگی و جهت گیری مسائل و به طور کلی در طراحی چارچوب و

ساختار آن تاثیر بسزایی داشته باشد. در این تحقیق به تأثیر مبانی انسان‌شناختی بر موضوع، هدف و روش علوم انسانی با تأکید بر دیدگاه علامه جعفری (ره) خواهیم پرداخت.

تعریف مفاهیم

پیش از پرداختن به مباحث اصلی برای تبیین دقیق موضوع، تعریف برخی از مفاهیم کلیدی ضروری به نظر می‌رسد. این مفاهیم کلیدی عبارت است از: انسان‌شناسی، علوم انسانی، مبانی و اسلام.

انسان‌شناسی

هر منظومه‌ی معرفتی را که به بررسی بعد یا ابعادی از وجود انسان یا گروه و قشر خاصی از انسان‌ها می‌پردازد، می‌توان انسان‌شناسی نامید. (رجبی، 1382، ص 20) مقصود از انسان‌شناسی در این نوشتار، انسان‌شناسی به طور مطلق و یا انسان‌شناسی مضاف مانند انسان‌شناسی جسمانی، انسان‌شناسی اجتماعی، انسان‌شناسی فرهنگی نیست که در عرض علوم انسانی قرار دارند و ابعاد مختلف زندگی جسمانی، تاریخی، اجتماعی و فرهنگی انسان را با روش‌های علمی و تجربی بررسی می‌کنند؛ بلکه منظور از آن شناخت ابعاد وجودی انسان، شناخت طبیعت، استعدادها و قابلیت انسان، اختیارمندی انسان، و همچنین شناخت کمال‌نهایی او، چگونگی استفاده از استعدادها و مایه‌های درونی و عوامل شرایط خارجی برای رسیدن انسان به کمال‌نهایی است. بدیهی است انسان‌شناسی به این معنا نه تنها در عرض علوم انسانی نیست؛ بلکه در طول آن و مادر آن‌ها محسوب می‌گردد و بدون آگاهی از آن، پرداختن به هر یک از رشته‌های علوم انسانی، غیر منطقی بوده، تحقیق و پژوهش درباره آن را دچار مشکلات بزرگ خواهد کرد. (جمعی از نویسندگان، 1391، صص 429-430).

علوم انسانی

مفهوم علوم انسانی و تعریف آن یکی از بحث برانگیزترین مفاهیم موجود است. گرایش های متعدد و مختلف این علوم، گسترش دامنه‌ی شاخه های آن، تخصصی شدن آن ها و روشن نبودن محدوده‌ی دقیق آن و ارتباط آن با موجودی چند بعدی مانند انسان ارائه‌ی تعریفی واحد را برای آن دشوار کرده است.

به هر حال در نگاهی کلی می توان گفت که علوم انسانی علمی هستند که برای شناخت و معرفی همه‌ی ساحت های انسان، به مطالعه و پژوهش ابعاد مختلف انسان می پردازند و تبیین و تفسیر رفتار فردی و نهاد اجتماعی و چگونگی زیستن انسان را بر عهده دارند. این علوم درباره‌ی کنش-های انسانی، احکام و آثار و پیامدهای آن نیز بحث می کنند. علوم انسانی به تبعیت از علم مدرن ماموریت دیگری به نام تغییر انسان را نیز دارند. بدین منظور ابتدا انسان مطلوب را تعریف می کنند و سپس با توصیف انسان تحقق یافته، به دنبال تغییرش به سوی انسان مطلوب هستند. (خسروپناه، 1392، ص 9)

مبانی

مقصود از مبانی، مقدمات و پیش فرض های تصدیقی بدیهی و غیر بدیهی هر علم است. مبانی غیر بدیهی هر علم در علوم دیگر اثبات می شوند. علوم انسانی نیز مانند دیگر علوم بر پیش فرض هایی استوار است، که مبانی این علوم نامیده می شوند. می توان مبانی علوم انسانی را این چنین تعریف نمود: گزاره های خبری که یا بدیهی اند یا در دانش های دیگر به اثبات می رسند و برای تعیین اهداف، اصول، ساحت ها، مراحل، عوامل، موانع و روش های علوم انسانی به کار می آیند. مبانی این علوم خود به چند دسته تقسیم می گردند. برخی از این مبانی عبارتند از مبانی معرفت-شناختی، مبانی هستی شناختی، مبانی انسان شناختی، مبانی روش شناختی و... (مصباح یزدی، 1391، صص 35 و 65).

اسلام

اسلام نام آخرین دین الهی است. پیامبر اسلام، حضرت محمد بن عبدالله صلوات الله علیه، با معجزه‌ی قرآن، کتاب آسمانی دین اسلام، به پیامبری مبعوث گشت. قرآن، سیره و سخنان خود پیامبر اکرم صلوات الله علیه و بنابر مذهب شیعه‌ی امامیه سیره و سخنان اهل بیت آن حضرت و امامان دوازدهگانه علیهم السلام از منابع دستیابی به دستورالعمل‌های دین اسلام به شمار می‌روند. در این دین الهی، عقل نیز از حجیت برخوردار می‌باشد (محمد تقی مصباح یزدی، 1370، درس اول)

تاثیر مبانی انسان‌شناختی بر علوم انسانی

چنانکه بیان شد موضوع، هدف و روش هر علمی می‌تواند در ماهیت آن علم، جهت‌گیری مسائل و ساختار آن تاثیر بسزایی داشته باشد. در اینجا به تاثیر مبانی انسان‌شناختی اسلام بر موضوع، هدف و روش علوم انسانی می‌پردازیم.

1. تاثیر مبانی انسان‌شناختی بر موضوع علوم انسانی

در اینجا ابتدا چستی موضوع علوم انسانی بیان و سپس چگونگی تاثیر مبانی انسان‌شناختی بر این موضوع بررسی می‌گردد.

الف. چستی موضوع علوم انسانی

موضوع هر علم امری است که مسائل علم، از عوارض ذاتیه‌ی آن بحث می‌کنند (ذهنی تهرانی، بی-تا، جلد 1، ص 6) به این ترتیب مسائل علم حول موضوع آن شکل می‌گیرند. در نگاه اول به عیان مشخص است که علوم انسانی نیز موضوعی دارند. یکی از منابعی که می‌توان برای تعیین موضوع این علوم از آن استفاده نمود، تعاریفی است که از حیث موضوع برای آن ارائه شده است. برخی از این تعاریف عبارتند از:

آیت الله مصباح یزدی در تعریف علوم انسانی به عنوان مجموعه‌ی رشته‌های خاصی از علوم دانشگاهی می‌فرماید: «علمی که با فکر و اندیشه انسان سر و کار دارد؛ یعنی «متعلق» این علوم، با فکر و اندیشه انسان ارتباط دارد. البته هر علمی با اندیشه انسان ارتباط دارد ولی «متعلق» علوم

انسانی، اندیشه‌ی انسان است. در زمین‌شناسی، شناخت مربوط به فکر انسان است، ولی متعلق این شناخت، زمین است.» (مجموعه مقالات و مصاحبه های برگزیده، ۱۳۷۸، جلد 1، ص ۷۷).

آیت‌الله حائری شیرازی نیز در تعریف علوم انسانی می‌گوید: «هر علمی که برای ورود به آن، تعریف انسان لازم باشد، به آن علوم انسانی می‌گوییم... همین که تعریف انسان در بین حکم و موضوع دخیل نباشد، این علم از حوزه علوم انسانی خارج می‌شود؛ مثلاً... پزشکی جزو علوم انسانی نیست؛ در حالی که بدن انسان موضوع بحث است. بدن انسان غیر از خود انسان است. سیاست، علوم انسانی است، لذا باید تعریف شود. تربیت، علوم انسانی است... در این علوم باید انسان تعریف شود تا مطالب این علوم هم تعریف شود.» (مجموعه مصاحبه های همایش تحول در علوم انسانی، ۱۳۹۱، جلد ۳، ص ۸۲).

در این تعریف، لزوم نیاز علم به تعریف انسان، ملاک علوم انسانی قرار گرفته است.

علامه جعفری این علوم را اینگونه تعریف می‌فرماید: «منظور ما از علوم انسانی، دایره‌ای بسیار وسیع از اصول و مسائلی است که انسان به عنوان موضوع کلی در مرکز آنها قرار دارد. این که گفتیم «اصول و مسائل» برای آن است که بعضی از آنها هنوز به عنوان مجموعه ی تشکیل دهنده ی یک علم خاص، مشخص نشده‌اند؛ ولی کمال ضرورت را برای رسیدن به عنوان مسائل انسانی دارند.» (جعفری، 1389، صص 200-201).

در این تعریف انسان محور بحث قرار گرفته و کلیه‌ی علوم مرتبط با انسان، به عنوان علوم انسانی تعریف شده است. در این تعریف حدود علوم انسانی بسیار وسیع فرض شده است.

دکتر خسرو باقری نیز در تعریف علوم انسانی گفته است: «در اینجا انسان موضوع علم است و نه بستر علم؛ یعنی قصد داریم موجودی به نام بشر را موضوع مورد بحث قرار دهیم. روان، جامعه، تاریخ و اقتصاد او را مطالعه کنیم. در نتیجه می‌توان گفت که وجه تمایز علوم انسانی نسبت به علوم دیگر، دست کم به موضوع آن است. گستره‌ی این علوم طبیعتاً همه‌ی پدیده های بشری را در بر می‌گیرد؛ روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد، سیاست و همه‌ی جلوه هایی که حیات بشری

پیدا کرده (اعم از فردی و جمعی، مقطعی و پروسه ای و...) همه در گستره‌ی علوم انسانی قرار می‌گیرند.» (مجموعه مصاحبه‌های همایش تحول در علوم انسانی، ۱۳۹۱، جلد ۳، ص ۲۷۷)

در این تعریف انسان و مسائل مرتبط با انسان به عنوان موضوع این علوم فرض شده است. اما اینکه آیا جسم انسان موضوع این علوم است یا نه مشخص نگردیده است.

از این تعاریف و تعاریف دیگری که از حیث موضوع به علوم انسانی پرداخته اند، مشخص می‌گردد که موضوع علوم انسانی، انسان و مسائل پیرامون اوست. موضوع این علم صرف پرداختن به جسم و مسائل جسمانی او نیست؛ اما تأثیر و تأثر جسم بر روح و روان نیز نباید نادیده گرفته شود. به طور خلاصه می‌توان گفت که موضوع علوم انسانی، انسان بماهو انسان است به شرط آن- که صرف مطالعه‌ی جسم انسان نباشد.

ب. چگونگی تأثیر مبانی انسان‌شناختی بر موضوع علوم انسانی

چنانکه گذشت موضوع علوم انسانی را می‌توان انسان بماهو انسان در نظر گرفت به شرط آن که صرف مطالعه‌ی جسم انسان نباشد. در این صورت اگر انسان را مخلوقی بی‌هدف و بدون هیچ قیدی جز حیوان بدانند؛ به دلیل آن‌که انسان طبقه‌ای از حیوانات است، سایر حیوانات از دایره‌ی مطالعه‌ی علوم انسانی خارج می‌شوند. از طرفی اگر انسان را اشرف مخلوقات بدانند، می‌بایست طبق تعریف اولیه مسائل آن را تعریف کرده و متناسب با آن مطالعات انجام شود. پس این موضوع با تعاریف متفاوت از انسان، چه مادی و چه الهی، سازگاری نسبی دارد؛ اما واضح است که نوع تعریف از انسان و بیان ساحت‌ها و ویژگی‌های او، ماهیت موضوع این علم را تغییر می‌دهد و این تغییر در طراحی ساختار این علوم، هدف و غایت آن، روش آن و حتی مسائل آن تأثیر قابل توجهی خواهد گذاشت. در اینجا با بیان مباحث اصلی و مورد اتفاق نظام انسان‌شناسی اسلام، به تبیین ماهیت موضوع علوم انسانی می‌پردازیم:

1. انسان موجودی مرکب از نفس و بدن است.

- باتوجه به این مبنا، در تبیین اهداف، اصول، ساحت ها، عوامل، موانع و روش های علوم انسانی باید هم جسم و هم نفس انسان را در نظر گرفت.

2. نفس انسان، امری غیر مادی (مجرد) است.

-از این مبنا برای اثبات برخی مبانی دیگر استفاده می گردد.

3. بخش اصیل وجود انسان نفس او است. چراکه منشأ حیات انسان و توانایی های او مانند احساس، اراده، تفکر و تعقل، و مبدأ استعدادهای عظیم و بی نهایت انسان است که او را از سایر موجودات متمایز می نماید. براساس بررسی نظرات حکمای اسلامی اصیل ترین استعداد نفس استعداد ملکوت گرایی آن است.

-براساس این مبنا نفس و نیازهای آن، بر بدن و نیازهای آن اولویت دارد.

4. نفس انسان پس از بدن، فناپذیر و جاودانه است. اصالت با حیات بعد از مرگ انسان است. چراکه حیات نفس به همراه کالبد جسمانی، کوتاه و موقتی است و جاودانگی در حیات پس از مرگ معنا می یابد.

-براساس این مبنا، باید اهداف علوم انسانی به گونه ای تنظیم گردد که نتیجهی آن افزون بر سامان یافتن زندگی گذرای این جهان، فراهم شدن زمینهی دست یابی به سعادت جاودانهی اخروی نیز باشد. همچنین اهداف اخروی نسبت به اهداف دنیوی از اولویت برخوردارند.

5. پدیدهی حیات و شخصیت انسان وحدت دارد، و با این وحدت است که استعدادهای وجود انسان به فعلیت می رسند و باعث سعادت مندی انسان می شوند.

- بر اساس این مبنا، رشته های علوم انسانی که هریک به یکی از ابعاد انسان می پردازند، باید مرتبط با یکدیگر قرار گیرند و تفکیک محض بین این رشته ها پذیرفتنی نیست.

6. حرکت انسان حرکتی تدریجی است. در این حرکت تدریجی کالبد جسمانی انسان از ضعف رو به قدرت و سپس رو به ضعف می نماید. در این سیر استعدادهای نفس نیز به تدریج به فعلیت

می‌رسد و به تناسب با چگونگی فعلیت استعدادها، ویژگی های انسان نیز متفاوت می‌گردد. بنابراین ویژگی های روحی و جسمی انسان به صورت تدریجی تغییرپذیرند.

-روشن است که اگر ویژگی های روحی و بدنی انسان تغییرپذیر نبودند، آن بخش از علوم انسانی که عهده دار تغییر و هدایت انسان و جامعه‌ی انسانی است بی معنا می‌گشت. همچنین در تعیین اهداف، اصول، ساحت ها، عوامل، موانع، و روش های علوم انسانی باید به تدریجی بودن فرآیند تغییر انسان و جامعه‌ی انسانی توجه نمود.

7. از میان بدن مادی و نفس مجرد، هرچند نفس اصالت دارد؛ اما بدن نیز نقش بسزایی را در حیات آدمی ایفا می‌کند زیرا؛

الف. به دلیل ارتباط عمیق نفس و بدن، نفس از نظر طبیعی در مجرای قوانین ماده قرار دارد و نقص و سلامتی بدن در رنج و آسودگی نفس موثر است.

ب. کالبد جسمانی وسیله ای برای به فعلیت رسیدن استعدادهای نفس انسان است، به گونه ای که حرکات و سکنت آن در سعادت و شقاوت نفس تأثیرگذاری عمیق دارد. چگونگی تأثیر حرکات و سکنت بعد مادی انسان و یا حتی نیات و تفکرات انسان در به فعلیت رسیدن استعدادهای نفس و کمال آن یا پستی و شقاوت آن، تا حد زیادی از حدود علوم بشری خارج است. و تنها منبع اصیل و مورد وثوق در این زمینه وحی و نظرات انبیا و ائمه اطهار و علما می‌باشد.

-براساس این مبنا، در تعیین اهداف و ساحت های علوم انسانی، باید به بدن به عنوان ابزاری برای کمال نفس و بعد روحانی وجود انسان توجه گردد. نه اینکه بدن و نیازهای جسمانی انسان هدف اصلی قرار گیرند.

8. نفس انسان دارای مراتبی است؛

خود طبیعی انسان که منشأ حیات ابتدایی در انسان است. هرچند همه‌ی غرایز و مسائل مربوط به این مرتبه برای حیات حیوانی آدمی و مدیریت کالبد جسمانی او لازم و مفید می‌باشد؛ اما اگر این

مقام یا این خود تحت تاثیر غرائز قرار گیرد و مدیریت وجود آدمی را بدست گیرد، طالب اشباع بی قید و شرط خود می گردد و وجود انسان را شیطانی می گرداند.

- اگر این بعد از وجود انسان به عنوان مبنای علوم انسانی قرار گیرد؛ جهت این علوم به سمت کمال و رشد انسان نخواهد بود و توصیه های آن همواره انسان و جامعه‌ی انسانی را به شرارت و پستی هرچه بیشتر خواهد کشاند.

اگر انسان برای حیات خود قوانینی وضع نماید و وجدان آدمی با هدف خور و خواب و شهوت مدیریت وجود انسان را برعهده گیرد، در این صورت انسان به مرتبه ای بالاتر از خودطبیعی محض رسیده است، اما باز استعدادهای او در افق دنیا معنا می شود و در چنین وضعی نیز به کمال حقیقی خود نائل نخواهد گشت و ابعاد حقیقی وجود آدمی به شکوفایی نخواهد رسید. به عبارتی این نوع حیات، حیات حیوانی منظم است.

- اگر مبنای علوم انسانی تنها این بعد از وجود انسان قرار گیرد، نتیجه‌ی توصیه های علوم انسانی چیزی بیش از تربیت ناقص انسان برای همزیستی نتیجه نخواهد داد. چراکه بدون توجه به استعدادهای ملکوتی و الهی، علوم انسانی نخواهند توانست برای هیچ یک از پدیده های روحی انسانی مانند عدالت‌ورزی، محبت، آزادی خواهی، دانش‌دوستی و... دلیلی حقیقی و مستند به واقع ارائه کنند. و آن هنگام است که برخی از متفکرین درباره‌ی تاثیر علوم انسانی می‌توانند بگویند که انسان تربیت پیدا کرده است اما مانند آن سگ خانگی است که پای نامه‌رسان را هم گاز می‌گیرد. (جعفری، بی‌تا، صص 113 و 123)

مرتبه‌ی انسانی-الهی انسان منشأ و مبدأ استعدادها و نیروهای عالی انسان، اعتلا طلب و کمال جو است. اگر مدیریت وجود انسان تحت تصرف نیروهای این بعد قرار گیرد، همه‌ی استعدادهای فطری و ذاتی انسان شکوفا گشته و انسان به هدف نهایی وجود خود که همان کمال برین باشد، نائل می‌گردد. این بعد از وجود آدمی امری بالقوه است و به فعلیت رسیدن استعدادهای آن احتیاج به تعلیم و تربیت و شرایط مناسب و اراده‌ی جدی دارد.

این نکته را نیز باید توجه داشت که طرف اعتلا به مقام انسانی می‌تواند قوانین منطقی طرف طبیعت حیوانی را مراعات کند ولی طرف طبیعت حیوانی همواره چهره‌ی متضادی با قوانین اعلا‌ی آدمی نشان می‌دهد. در نتیجه اصالت با مرتبه‌ی اعلا‌ی نفس انسان است؛ چراکه تمایز حقیقی انسان و حیوان به خاطر این بعد است و کمال حقیقی انسان نیز در به فعلیت رسیدن نیروهای این بعد از وجود آدمی نهفته است. در این نوشتار منظور از بعد روحانی و بعد مادی و جسمانی انسان دو رویه‌ی طبیعی و ماورای طبیعی نفس است.

با مبنا قرار گرفتن این بعد، علوم انسانی معنادار می‌گردند و می‌توانند کمال حقیقی انسان را تأمین نمایند. اگر منکر این بعد از وجود انسان و استعدادهای ماورای طبیعی آن شویم، علوم انسانی به علوم حیوانی و زیستی فروکش خواهد کرد؛ در این صورت، علوم انسانی به مفهوم واقعی آن وجود نخواهد داشت. زیرا بدون این بعد ملکوتی، انسان‌ها حیوانی پیچیده ترند که با توسعه‌ی همان علوم زیستی و حیوانی می‌توان به شناخت قوانین حاکم بر آن‌ها و رفتارها و روابطشان نائل آمد. همچنین در صورت تراحم میان نیازها و اهداف بعد مادی و بعد روحی انسان، بعد روحی انسان از اولویت برخوردار است.

9. مسیر منطقی و قانونی تمام نیروها و استعدادهای وجود انسان، اعم از استعدادهای مربوط به حیات طبیعی و استعدادهای مربوط به حیات تکاملی انسان، همگی به گونه‌ای است که انسان را در مسیر کمال حقیقی او یعنی ارتباط صحیح با خداوند متعال قرار می‌دهد.

جهت دستورات و باید‌ها و نبایدهای این علوم باید براساس مسیر منطقی نیروهای انسانی تنظیم شود. بنابراین دستوراتی که به اشباع بیش از حد برخی از ابعاد جسمانی می‌پردازد مردود است چراکه از مسیر منطقی آن نیرو خارج است و باعث به فعلیت نرسیدن بقیه‌ی ابعاد می‌گردد.

10. همه‌ی انسان‌ها سرشتی مشترک دارند.

براساس این مبنا، طراحی و تدوین یک نظام مشترک علوم انسانی برای همه‌ی انسان‌ها امری ممکن و مطلوب است. همچنین جهت نهایی همه‌ی رشته‌های علوم انسانی باید در جهت هدف نهایی حیات انسان باشند.

11. انسان موجودی کمال جو است و همواره به دنبال کمال مطلق است.

-از این مبنا در مبانی بعد استفاده می گردد.

12. انسان موجودی مختار است

-این مبنا در معنادهی به علوم انسانی موثر است چراکه اگر انسان را موجودی بدانیم که محکوم به جبر زیستی، جبر اجتماعی، جبر تاریخی و جبر الهی است و خود نمی تواند سرنوشت خود را عوض کند، دیگر دلیلی برای تحقیقات علوم انسانی باقی نمی ماند و نتایج و دستورات آن نیز پوچ و بی معنا می گردد. اختیار انسان بیش از هر چیز بر روش علوم انسانی تاثیر می گذارد زیرا کلیتی که بسیاری از دانشمندان با روش تجربی در علوم انسانی مطرح کرده اند با توجه به این واقعیت که انسان دارای اراده است و در موقعیت های مشابه ممکن است تصمیمی متفاوت بگیرد، نامعتبر خواهد شد و از سوی دیگر سنتهای الهی که در متون دینی برای انسان دارای اختیار بیان شده است می تواند به فهم قانونمندی مباحث علوم انسانی کمک نماید، زیرا این سنتهای الهی، برخاسته از وحی است نه تجربه، از این رو خدشه ناپذیر خواهد بود.

13. انسان موجودی هدفمند است و می تواند برای زندگی خود اهداف متفاوتی را انتخاب کند.

-براساس این مبنا و با استفاده از برخی مبانی دیگر می توان به تعیین هدف برای علوم انسانی پرداخت.

14. هدف نهایی که اسلام برای حیات انسان ارائه می دهد دربردارنده ی کمال حقیقی او یعنی قرب به خداوند متعال است

-براساس این مبنا همه ی اهداف علوم انسانی اسلامی باید در راستای قرب الهی تعیین و سازماندهی شوند.

15. انسان دارای کرامت تکوینی و کرامت ارزشی-اکتسابی است.

براساس این مبنا، در علوم انسانی باید با شناسایی ویژگی هایی که سبب کرامت تکوینی انسان اند، زمینه‌ی دستیابی به کرامت ارزشی-اکتسابی را فراهم آورد.

با این توصیفات، ویژگی های موضوع علوم انسانی به طور کلی مشخص گشت و تاثیر آن بر علوم انسانی به صورت کلی بیان گشت. این ویژگی ها در چگونگی روش و اهداف علوم انسانی نیز موثر است. از طرفی در موضوع رشته های این علوم نیز تاثیرگذار خواهد بود و ماهیت ویژه ای را برای آن ها رقم خواهد زد، چراکه هر یک از رشته های این علوم به بعد یا ابعادی از انسان می‌پردازند و با تغییر نگاه نسبت به انسان، ابعاد متفاوتی از موضوع آن ها روشن خواهد گشت.

2. تاثیر مبانی انسان‌شناختی بر هدف علوم انسانی اسلامی

در مباحث قبل تاثیر مسائل انسان‌شناسی بر موضوع علوم انسانی بررسی گردید و در نهایت با آن مسائل ماهیت موضوع این علوم، به صورت کلی، معین گشت. همچنین مشخص شد که ماهیت موضوع این علم بر موضوعات مسائل و شاخه های آن نیز موثر است. از طرف دیگر واضح است که موضوع هر علمی ارتباطی خاص و مستقیم با هدف و غایت آن علم دارد و می‌تواند در هدف آن علم موثر باشد. هدف و غایت در لغت به معنای نشانه، غرض، مقصود و مقصد است؛ (عمید، 1392، جلد 3، ص 1751 و 2481) اما در اصطلاح چیزی است که شخص قبل از عمل آن را در نظر می‌گیرد و نیرو و وسایل لازم را برای وصول به آن به کار می‌برد. هدف هر علمی حل مشکلات نظری و عملی است که آن علم با مسائلیش می‌خواهد به آن برسد. (سوزنچی، 1389، ص 354).

الف. چیستی هدف علوم انسانی

در مورد غایت علوم انسانی در غرب سه رویکرد موجود است. رویکرد پوزیتیویستی غایت این علوم را تنها شناخت حسی و تجربی انسان می‌داند. رویکرد تفسیری شناخت معنای کنش انسانی را هدف این علوم می‌داند. و رویکرد انتقادی معتقد است که علوم انسانی علاوه بر شناخت و توصیف انسان و کنش انسانی به دنبال انتقاد از وضع موجود و تغییر انسان و جامعه‌ی انسانی به سمت وضع مطلوب است. (پارسانیا، 1391، صص 75-79) در دو رویکرد پوزیتیویستی و

رویکرد تفسیری که هدف این علوم را تنها توصیف می‌دانند، می‌توان در نهایت، از توصیف انسان به توصیه ای برای او، جهت تغییر به سمت وضع مطلوب رسید. از طرفی مطالعه‌ی اجمالی علم اقتصاد، سیاست، علوم تربیتی، جامعه‌شناسی و سایر رشته‌های علوم انسانی نشان می‌دهد که این علوم علاوه بر گزاره‌های توصیفی و بیان هست‌ها و نیست‌ها، مملو از ارزش‌ها و گزاره‌های ارزشی هستند. (خسروپناه، 1392، ص 29)

بنابراین به طور کلی و باتوجه به شاخه‌های متعدد علوم انسانی می‌توان غایت اصلی و حداقل غایت اعتباری این علوم را علاوه بر شناخت و توصیف انسان، تغییر او به سمت وضع مطلوب دانست. اما مطلوبیت به خودی خود مفهومی مبهم است و برای تعیین مصداق آن، معیار و ملاکی لازم است. در علوم انسانی ملاک مطلوبیت باید براساس هدف نهایی حیات آدمی تعیین گردد؛ اما نسبت به هدف نهایی وجود انسان دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. این تفاوت دیدگاه‌ها، به نوع نگاه‌های متفاوت به جهان، انسان و ... بر می‌گردد. پس می‌توان نتیجه گرفت که هدف علوم انسانی که مطلوبیت وضع است با نگاه متفاوت به حیات آدمی و هدف نهایی آن تغییر می‌کند.

ب. چگونگی تاثیر مبانی انسان‌شناختی بر هدف علوم انسانی

در نگاهی که اسلام به انسان دارد هدف نهایی وجود او، شکوفایی استعدادهای اصیل انسان است که در راستای قرب به خداوند متعال اتفاق می‌افتد. به عبارت دیگر هدف نهایی حیات آدمی کمال حقیقی او یعنی قرب به کمال مطلق معرفی گشته است. به همین دلیل همه‌ی احکام و راهکارهایی که اسلام ارائه می‌دهد، اعم از احکام عبادی، احکام تربیتی، احکام اقتصادی، احکام مرتبط با شیوه‌ی مدیریت حیات، همه و همه، در راستای رساندن انسان به خداوند متعال تنظیم گشته‌اند. چنین نگاهی به انسان باعث می‌گردد شکوفایی استعدادهای اصیل وجود آدمی، یعنی قرب به خداوند متعال، به عنوان هدف نهایی علوم انسانی معرفی گردد. این نوع نگاه به هدف در علوم انسانی، در اهداف رشته‌های این علوم و جهت‌گیری آن‌ها نیز موثر خواهد بود.

3. تاثیر مبانی انسان‌شناختی بر روش علوم انسانی اسلامی

در این قسمت ابتدا چیستی روش علوم انسانی بیان می‌گردد، سپس به تاثیر مباحث انسان‌شناختی مطرح شده بر روش این علوم می‌پردازیم.

الف. چیستی روش علوم انسانی

واژه‌ی «روش» در لغت به معنای قاعده، قانون، طریقه، شیوه، اسلوب، سبک و منوال است که به پیمودن مسیری برای رسیدن به هدفی دلالت دارد (دهخدا، 1373، جلد 8، واژه روش) اصطلاح روش، هم به راه و همبه قواعد و ابزارهای رسیدن به هدف اشاره دارد. در معنای کلی‌تر، روش هرگونه ابزار مناسب برای رسیدن به مقصود می‌باشد. ممکن است روش به مجموعه‌ی راه‌هایی که انسان را به کشف مجهولات هدایت می‌کند، مجموعه‌ی قواعدی که هنگام بررسی و پژوهش به کار می‌روند، و مجموعه‌ی ابزار و فنونی که آدمی را از مجهولات به معلومات راهبری می‌کند، اطلاق شود. (ساروخانی، 1375، ص 24) به این ترتیب در هر علمی برای رسیدن به اهداف آن علم، روشِ مخصوصی کاربرد دارد. در علوم نظری روش به راه یا قاعده ای اطلاق می‌شود که برای کشف حقیقت به کار می‌رود. در علوم عملی مانند علم سیاست، علم تعلیم و تربیت و یا علم اخلاق، به راهی که برای رسیدن به هدفی عملی اتخاذ می‌شود روش گویند. روش هر علم متناسب با موضوع و هدف آن علم است. (پارسانیا، 1391، ص 47) در مورد روش علوم انسانی نظریات متفاوتی وجود دارد برخی روش آن را صرف روش حسی تجری دانستند اما برخی دیگر علاوه بر این روش، به روش‌های دیگری مانند روش عقلی، هرمنوتیک، پسامدرن و ... برای این علوم معتقدند.

ب. چگونگی تاثیر انسان‌شناسی بر روش علوم انسانی

روش هر علمی متناسب با موضوع و هدف آن علم است. به همین دلیل نوع نگاه به انسان به عنوان موضوع علوم انسانی و هدف نهایی حیات انسان به عنوان هدف علوم انسانی قطعاً می‌تواند در روش این علوم موثر باشد.

حیات انسان به عنوان موضوع علوم انسانی، پدیده ای واحد است و با این وحدت است که استعدادهای وجود انسان به فعلیت می‌رسند و باعث سعادت‌مندی انسان می‌گردند. به این ترتیب

در کنار روش تجزیه ای که در دوران اخیر به عنوان ضرورت تخصص رایج شده است، باید از روش ترکیبی نیز استفاده نمود. زیرا روش تجزیه ای محض باعث شده که هر دانشمند و محقق که به تحقیق درباره‌ی یکی از ابعاد انسانی می‌پردازد، آن‌چنان در مسائل مربوط به آن بعد غوطه‌ور گردد که کل موجودیت انسان را در همان بعد ببیند.

روش تجزیه ای و یا تخصصی آثار مثبت و منفی را برای علوم داشته است. یکی از آثار مثبت روش تجزیه ای اینست که باعث دقت و تامل در بعد مورد بحث می‌گردد، که چنین دقتی قابل مقایسه با نگرش های سطحی در بعد مفروض در روش های ترکیبی و مجموعه‌نگری نمی‌باشد. و به طور کلی می‌توان گفت که تخصص یکی از مهم ترین عوامل پیشرفت در علم و صنعت بوده است. اما پرداختن محض به این روش آثار زیان‌باری را نیز برای علوم انسانی در پی دارد. نخستین اثر منفی روش تجزیه ای اینست که داده ها و نتایج این علوم، بیگانه و بی‌ارتباط از یکدیگر شکل می‌گیرند و تصویری مبهم و ناقص از آدمی عرضه می‌کنند. (جوادی آملی، 1386، ص 135) به عبارت دیگر در روش تجزیه ای ارتباط واقعیات و ابعاد وجود انسان نادیده گرفته می‌شود که در این‌صورت انسان به عنوان موضوع این علوم، چهره‌ی حقیقی خود را پوشیده می‌دارد. زیرا فرض این است که موضوعات مورد تحقیق و تخصص ما در موجودیت واقعی انسانی بدون هیچ مرزبندی و قابلیت تفکیک عینی با یکدیگر در حال ارتباط هستند. به این ترتیب بر اساس مسامحه و بی‌توجهی متفکران علوم انسانی، این تخصص موجب متلاشی شدن وحدت حیات انسانی گشته است، وحدتی که منشأ آثار حقیقی انسانیت انسان است. (جعفری، 1386، صص 23-36).

علامه جعفری^{۱۰} در این باره می‌فرماید: «از آن هنگام که بررسی انسان با این‌گونه روش تجزیه ای محض رواج پیدا کرده است، این حقیقت اساسی فراموش شده است که انسان را حداقل با یک محصول تفاعل عناصر شیمیایی مقایسه کنند که پس از جریان تفاعل به وجود می‌آید، و مختصات جدیدی را به وجود می‌آورد که در تک تک عناصر ترکیب کننده وجود نداشته است». (جعفری، 1386، ص 31) ایشان معتقد است که اصل طبیعت بشری تا این حد پیچیده نیست و دلیل این ابهامات فراوانی که بشر امروزی به آن دچار است این است که سیاستمدار با این اعتقاد

که سیاست، حقیقتی مستقل از اخلاق و مذهب و حقوق و اقتصاد و دیگر ابعاد انسانی است مدیریت می‌کند. اقتصاددان به توصیه در روابط اقتصادی می‌پردازد بدون آن که حقوق و اخلاق و مذهب را در نظر بگیرد. و حقوقی، حق را جدای از اخلاق می‌پندارد. « باید در این پدیده بیشتر بیاندیشیم که هیچ‌یک از محققان و دانشمندان حاضر نیست «جز این نیست» دیگری را بشنود، و متأسفانه با این حال باز با جمله‌ی مزبور، بسته شدن فعالیت های مغزی دیگران را اعلان می‌کند!! ما آن موقع می‌توانیم معتقد شویم انسان‌شناسی ما جریان منطقی خود را سپری می‌کند که بررسی مختصات انسانی اگرچه شماره‌ی آن‌ها از هزارها بگذرد بدون جمله‌ی «جز این نیست» جریان پیدا کند». (جعفری، 1386، ص 36) آیت الله مصباح یزدی نیز با توجه به ماهیت علوم انسانی به نفی روش تخصصی محض می‌پردازد. ایشان معتقد است که رشته های مختلف علوم انسانی به صورت اندام های یک پیکرند. و در این راستا راهکاری را برای این مساله ارائه می‌دهند: «اول باید یک بینش کلی درباره‌ی انسان داشته باشیم و بعد بدانیم که هر کدام از این رشته ها مربوط به کدام یک از ابعاد وجود انسان است و این علوم چگونه مجموع یک کل را به وجود می‌آورند و هر کدام چه تاثیری در رشد و کمال آن کلی دارد. اگر صرفاً در یک رشته‌ی خاص پیشرفت حاصل شود، پیشرفتی برای کل انسان نخواهد داشت» (مصباح یزدی، 1389، ص 51)

به این ترتیب روش ترکیبی در کنار روش تجزیه ای یکی از ضرورت های علوم انسانی است.

از طرفی چنانکه گذشت انسان موجودی دو بعدی است. یعنی علاوه بر بدن مادی دارای نفس مجرد است و این مبدأ مجرد وجود آدمی، منشأ تمامی استعدادهای حیاتی اوست. اندیشه ها، رفتار و کردار آدمی همگی از نفس او سرچشمه می‌گیرند. به این ترتیب دیگر به راحتی نمی‌توان انسان را مساوی دیگر پدیده های طبیعی، بی روح و جسمانی تلقی کرد و روش علوم انسانی را منحصر به روش حسی-تجربی دانست. همچنین انسان موجودی مختار است و دارای رفتار و کنش ارادی است، پس عقل ابزاری و روش های تجربی صرف در فهم معنای کنش انسانی کفایت نمی‌کند به همین دلیل است که در قرن اخیر استفاده از روش های هرمونتیکی و پسامدرن رواج پیدا کرده است. (پارسانیا، 1391، صص 49-50)

اما مسأله به همین جا ختم نمی‌شود. چراکه علوم انسانی علاوه بر توصیف انسان عام و انسان «محقق» و «جامعه‌ی تحقق یافته» به توصیه‌هایی برای تغییر آن به سمت وضع مطلوب نیز می‌پردازد. اما براساس مبانی مطرح شده انسان موجودی جاودانه است که حیات حقیقی او همان حیات پس از مرگ اوست و روش‌های عقلی و تجربی همگی از دسترسی به حیات پس از مرگ انسان محرومند و نمی‌توانند بر این اساس به توصیه‌هایی برای سعادت حقیقی انسان دست یابند و او را در دستیابی به هدف نهایی حیاتش یاری نمایند. به همین دلیل و به دلیل برخی مبانی معرفت‌شناختی دیگر، در نگاه اندیشمندان دینی و اسلامی استفاده از دین به عنوان منبعی متقن و اصیل ضرورت پیدا می‌کند و می‌تواند در روش علوم انسانی نیز موثر باشد.

تاثیر دین در علوم انسانی را می‌توان در چند مرحله تبیین نمود. اولین مرحله‌ی این تاثیر در تعیین وضع مطلوب و هدف علوم انسانی است. چنانکه گذشت می‌توان براساس کمال و سعادت نهایی معرفی شده برای انسان در دین به تعیین وضع مطلوب تربیتی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و ... پرداخت. دومین مرحله‌ی این تاثیر را می‌توان در توصیه‌هایی که دین برای رسیدن به این وضع مطلوب ارائه می‌دهد، جستجو نمود. در دین مبین اسلام برخی از این توصیه‌ها به صورت احکام شرعی ارائه شده است، که فقه عهده دار بیان آن است. فقه اسلامی از چنان جامعیتی برخوردار است که علاوه بر بیان بایدها و نبایدهای فردی و اجتماعی انسان‌ها، به تعیین روش و چارچوبی برای تحقق و اجرای این امور می‌پردازد. امام خمینی^{قدس} با عبارتی کوتاه اینچنین جامعیت و کاربرد فقه اسلامی را بیان می‌کند: «فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان از گهواره تا گور است». (صحیفه امام، 1379، جلد 21، ص 289) علامه جعفری^{رحمه الله} نیز در این راستا می‌فرماید: «فقه اسلامی متشکل از تکالیف و حقوق همه‌ی زندگی دنیوی و اخروی است» (جعفری، 1379، ص 76) ایشان فقه را به انواعی تقسیم نموده است که هر بخشی از آن عهده دار جهت‌دهی به بخشی از ابعاد زندگی فردی و اجتماعی می‌باشد. مانند: 1. فقه عبادی، 2. فقه احوال شخصیه، 3. فقه معاملات، عقود و ایقاعات، 4. فقه اخلاق، 5. فقه عرفان، 6. فقه فرهنگ، 7. فقه جهاد و دفاع، 8. فقه اکتشافات، 9. فقه ارتباطات بین الملل، 10. فقه مدیریت، 11. فقه علوم، 12. حقوق جزایی، 13. فقه دیگرانواع حقوق، 14. فقه مبارزه باظلم و ستم، 15. فقه مبارزه با ناشایستگی،

16. فقه مسائل پزشکی، 17. فقه آینده نگری، 18. فقه تشویق و تحریک بایستگی ها و شایستگی ها، 19. فقه اطلاعات آنچه که در دنیا می گذرد، 20. فقه سیاسی، 21. فقه صنعت، 22. فقه قضا و غیرذلک.

ایشان در رابطه با این ابواب فقهی می فرماید: « فقه اسلامی برای مدیریت حیات دنیوی و اخروی در مسیر به ثمر رساندن شخصیت رو به کمال او، حدود و چارچوب های ساختگی وضع نکرده است، زیرا هر اصل و قاعده ای را که برای زندگی فردی و اجتماعی مقرر ساخته است نه تنها هماهنگ با ماهیت پویای حیات است، بلکه با نظر به تحریک بشریت به حیات معقول که عبارتست از ... هدایت به حیاتی که قابل استناد به خداوند مالک حیات و موت است، خود آن اصول و قواعد عامل محرک به حیات فوق می باشند.» (جعفری، 1379، ص 144)

علاوه بر قواعد فقهی توصیه های اخلاقی اسلام نیز به صورت غیر مستقیم به جهت دهی انسان و جامعه ی انسانی در ابعاد مختلف آن می پردازد. (مطهری، 1389، ص 14) «اصول و قواعد فقهی مزبور، با همیاری اخلاق انسانی والاست که با انداختن نورافکن تکامل به حیات انسانی موجب می شود، فقه اسلامی را از هر دو امتیاز پیشرو و پیرو برخوردار نماید. پیشرو، از آن جهت که نیاز های ثابت مادی انسان ها را تضمین می نماید و هیچ کس و هیچ عاملی نمی تواند در آن تغییری ایجاد کند. پیرو، از آن جهت که باز شدن سطوح و ابعاد انسانی را با بروز موضوعات و پدیده های جدید در ارتباط با طبیعت و برخورداری از کشاورزی و صنعت و بازرگانی و صدها فعالیت برای تنظیم شئون زندگی دنیوی و اخروی کاملاً می پذیرد و هیچگونه مانعی از گسترش و تنوع آن ها ایجاد نمی کند...» (جعفری، 1379، ص 144)

براین اساس یکی از ویژگی های منحصر به فرد دستورات اسلامی این است که واقعیت زندگی آدمی را در نظر می گیرد، تنها به یکی از ابعاد حیات او نمی پردازد، بلکه متناسب با حقیقت انسان، همه ی ابعاد وجود او را به گونه ای تنظیم و جهت دهی می کند که برای رسیدن به کمال نهایی او مفید واقع شود. اقتصاد، سیاست، اخلاق، حقوق و... در اسلام مانند اعضای ارگانیک یک سیستم، مرتبط با یکدیگر و مکمل هم به هدایت انسان و جامعه ی انسانی می پردازند. به همین دلیل اگر

یکی از آن احکام اجرا نگردد، حکمتی که ماورای همه‌ی آن‌ها قرار دارد به طور کامل بدست نمی‌آید. مگر آن‌که همگی احکام اسلامی در متن زندگی پیاده شوند. (صدر، جلد 1، ص 16)

بنابراین با روش اجتهادی و استفاده از قرآن و سنت می‌توان علاوه بر تعیین وضع مطلوب، پدیده‌ها و نبایدهایی را استخراج کرد که ظرفیت هدایت و جهت‌دهی به جامعه‌ی موجود را داشته باشد. هرچند این روش اجتهادی نیازمند تکامل است.

سومین مرحله‌ی تاثیر دین در علوم انسانی در مرحله‌ی کشف واقعیات است. چراکه اگر انسان و افراد جامعه‌ی انسانی معتقد به مسائل هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی دین شوند، کشف جدیدی از روابط آن جامعه حاصل خواهد شد. اما برخی از اندیشمندان اسلامی معتقدند که حتی با عدم تغییر موضوع مورد مطالعه‌ی علوم انسانی، یعنی انسان و جامعه‌ی انسانی مسلمان و یا غیر مسلمان، می‌توان به دو تفسیر متفاوت دست یافت. زیرا « تنها با روش تجربی و مشاهدتی، روابط بین پدیده‌ها کشف نمی‌گردد و فقط براساس تحقیقات پیمایشی، آزمایشی و آزمایشگاهی و مانند آن نظریه به دست نمی‌آید، بلکه با یک نوع فعالیت هرمنوتیکی و تفسیری، پدیده را می‌فهمیم، به تعبیر دیگر تبیین و فهم با هم، نظریه را می‌سازند. این که فقط کسی تمسک کند به تبیین، این همان نگاه پوزیتیویستی است. مثلاً یک پدیده‌ی مثل انقلاب اسلامی ایران، یک پدیده و یک حادثه است. یک دسته شواهد هم دارد. اما چرا نظریه‌ی خانم کدی با نظریه‌ی فوکو دو نظریه متفاوت است؟ آن‌ها دو تفسیر و دو تبیین می‌کنند. مگر مشاهده دو تاس است؟ مشاهده یکی است. اما او با مشاهده چیزی می‌بیند و دیگری چیز دیگری. این دو نوع دیدن یعنی دو نوع تفسیر. یکی مبانی مدرنیته است یکی مبانی پست مدرن». (خسرو پناه، 1392، ص 64) پس بنابر این مبنا نه تنها وقتی جامعه اسلامی شود روابط جدیدی کشف می‌گردد، که با عدم تغییر جامعه هم می‌توان دو نوع تفسیر متفاوت از روابط به دست آورد.

براین اساس دین می‌تواند در تمامی ابعاد علوم انسانی موثر واقع گردد و طرحی متفاوت برای آن رقم بزند.

نتیجه‌گیری

در نظام انسان‌شناسی اسلامی، انسان به عنوان موضوع این علوم موجودی مرکب از دو بعد مادی و روحی (ماورای طبیعی) جاودانه، کمال جو، دارای استعدادهای عظیم و بینهایت است که هدف نهایی حیاتش شکوفایی همه‌ی استعدادهایش یعنی قرب به خداوند متعال می‌باشد. این مباحث انسان‌شناسی در قالب مبانی انسان‌شناختی در تعیین ساحت‌ها، عوامل، موانع، اصول و روش‌های علوم انسانی موثر است. اولین گام تاثیر این مبانی در تبیین ماهیت موضوع این علوم مشخص می‌گردد. سبب با توجه به هدف نهایی انسان به عنوان موضوع علوم انسانی، هدف نهایی این علوم که همان شکوفایی استعدادهای اصیل انسانی و قرب به خداوند متعال است، شکل می‌گیرد. در نهایت نیز با توجه به موضوع و هدف این علوم روشن می‌گردد که روش این علوم نمی‌تواند صرف روش حسی تجربی باشد و باید در کنار روش‌های عقلی، با استفاده از روش اجتهادی، از دین به عنوان منبعی معتبر استفاده نمود. دین می‌تواند در تمامی ابعاد علوم انسانی موثر واقع گردد و طرحی متفاوت برای آن رقم بزند.

منابع و مأخذ

- پارسانیا حمید (1391)، جهان‌های اجتماعی، قم، کتاب فردا، چاپ اول.
- تحول در علوم انسانی (1391)، قم، کتاب فردا، چاپ اول، جلد ۳.
- جعفری محمدتقی (بی‌تا)، انسان در افق قرآن انسان در افق قرآن، اصفهان، انتشارات قائم.
- _____ (1389)، پیام خرد، تهران، موسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری، چاپ پنجم.
- _____ (1379)، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، تهران دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ سوم، جلد 25.
- _____ (1386)، شناخت انسان در تصعید حیات تکاملی، تهران، موسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری، چاپ اول.
- خسروپناه عبدالحسین و میرزایی رضا (1389)، «چیستی انسان‌شناسی»، انسان‌پژوهی دینی، دوره 7، شماره 24.

خسروپناه عبدالحسین (1392)، در جستجوی علوم انسانی اسلامی، قم، دفتر نشر معارف، چاپ اول.

(امام) خمینی روح الله (1379)، صحیفه امام، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، صحیفه امام، تهران، موسسه نشر و تنظیم آثار امام خمینی، چاپ سوم، جلد 22.
دهخدا علی اکبر (1393)، لغت نامه دهخدا، تهران، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، جلد 8، چاپ اول از دوره جدید.

ذهنی تهرانی محمدجواد (بی تا)، تحریر الفصول شرح فارسی بر کفایه الاصول، قم، انتشارات حاذق، جلد 1.

رابطه ایدئولوژی و فرهنگ اسلامی با علوم انسانی (مجموعه مقالات و مصاحبه های برگزیده 1378)، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، چاپ اول، جلد 1.

ساروخانی باقر (1375)، روش های تحقیق در علوم اجتماعی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم.

سوزنچی حسینی (1389)، معنا امکان و راهکارهای تحقق علم دینی، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، چاپ اول.

صدر محمدباقر (1350)، اقتصاد ما، ترجمه محمد کاظم موسوی، موسسه انتشارات اسلامی و انتشارات برهان، چاپ اول، جلد 1.

عبدالله جوادی آملی، منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، چاپ اول، قم، اسراء، 1386، ص 135.
عمید حسن (1392)، فرهنگ فارسی عمید، تهران، موسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ چهاردهم، جلد 3.

مصباح یزدی محمدتقی (1370)، آموزش عقاید، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، درس اول.
_____ (1389)، جستارهای در فلسفه علوم انسانی، قم، موسسه آموزشی و پرورشی امام خمینی، چاپ اول.

_____ (1391)، فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی، چاپ دوم، تهران، موسسه فرهنگی برهان (انتشارات مدرسه)، چاپ دوم.

مطهری مرتضی (1389)، نظری به نظام اقتصادی اسلام، تهران، انتشارات صدرا، چاپ هفدهم.

^۱ کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه باقرالعلوم (ع)